**ضمیمه: دنباله «زندگی و مرگ» - از نهرو**

**اسلامی ندوشن، محمد علی**

غرب،به هند راه یافتم،و به او نگاه کردم چنانکه یک غربی دوست ممکن بود بدو نگاه کند. من مشتاق و بیقرار بودم که سیما و منظر او را تغییر دهم و جامهء تجدد بر تنش بپوشانم.مع‏ذالک‏ شک‏هائی در ضمیرم برانگیخته می‏شد.با خود می‏گفتم:من که می‏خواهم بسیاری از میراث گذشتهء هند را بدور افکنم،آیا او را می‏شناسم؟چیزهای زیادی بود که می‏بایست بدور افکنده شود، اما به یقین،هند نمی‏توانست آنچه بود،بوده باشد.و نمی‏توانست،هزاران سال،حیات فرهنگی‏ای‏ را ادامه داده باشد،اگر چیزی بسیار زنده و مقاوم را که شایستهء حفظ کردن است،در خود نمی‏ داشت،این چیز چیست؟1

من اجتماعی هستم یا تنهارو2؟

من اجتماعی هستم یا تنهارو؟آیا حتما تعارضی بین این دو هست؟آیا ما آنچنان بشرهای‏ کامل شده‏ای هستیم که بتوانیم خود را بنحو دقیق در کامه یا جمله‏ای تعریف کنیم؟من گمان می- کنم که برحسب خوی و تربیت،فردی هستم تنهارو؛و از نظر عقلی،فردی اجتماعی؛معنای‏ این حالت هرچه باشد،گو باش؛من امیدوارم که سوسیالیسم،تنهاروی را نابود و پایمال نخواهد کرد.درواقع من علاقمند به سوسیالیسم هستم،زیرا افراد بیشماره‏ای را از قید اسارت فکری‏ و اقتصادی رهائی می‏بخشد.ولی من قریحهء بحث ندارم،خاصه در پایان‏نامه‏ای که بیش از حد دراز شده است.بگذار اینطور نتیجه بگیریم که من یک موجود تشفی‏ناپذیر هستم،ناراضی از خود و ناراضی از دنیا؛کسی هستم که این دنیای دنی را که در آن زندگی می‏کند چندان دوست‏ ندارد3.

من به انگلستان مدیونم

من شخصا،از نظر پرورش فکری بیش از آن به انگلستان مدیونم که بتوانم،یکباره خود را از آن بیگانه بدانم.من،هرچه میکوشم،نمی‏توانم نحوهء اندیشیدن و معیارها و روش‏ قضاوت‏کردن را(چه دربارهء کشورهای دیگر و چه دربارهء زندگی بطور کلی)که در مدارس‏ انگلستان کسب کرده‏ام،از خود دور کنم.در همهء شئون(به غیر از سیاست)رغبت من متوجه‏ انگلستان و مردم انگلیس است؛و اگر من امروز یک مخالف آشتی‏ناپذیر فرمانروائی بریتانیا در هند شده‏ام،می‏شود گفت که برغم خود من بوده است‏4

میراث ملی

هیچ چیز ثمربخش‏تر و باارزش‏تر از یک میراث غنی نیست،از طرف دیگر،هیچ چیز برای ملتی خطرناک‏تر از این نیست که بنشیند و بخواهد تنها با آن میراث زندگی کند.یا ملت‏ اگر فقط از نیاکان خود پیروی کند،پیشرفت نخواهد کرد؛آنچه ملتی را بر سر پا نگه می‏دارد، کار زنده،ابداعی و خلاق است‏5.

جاذبهء عمل

جاذبهء عمل همواره در من بوده است.نه عمل منفک از فکر؛بلکه عملی که در تسلسلی مداوم‏ از فکر فوران کند و هرگاه که در من همآهنگی کامل بین ایندو پدید آمده،یعنی فکر به عمل‏ انجامیده و عمل به فکر بازگشته و معرفت بیشتری یافته،آنگاه،نوعی سرشاری زندگی و حدت و پهناوری‏ای در آن لحظهء حیات احساس کرده‏ام.ولی این لحظات نادر است،بسیار نادر، و معمولا از فکر و عمل،یکی بر دیگری پیشی می‏گیرد و فقدان همآهنگی ایجاد می‏شود و کوشش بیهوده‏ای به کار می‏افتد تا آندو در ردیف هم قرار گیرند...و بااینحال،حتی در آن‏ لحظه،جاذبهء عمل عمق وجود مرا عجیب به تلاطم می‏آورد،و بعد از کشمکش کوتاهی با اندیشه، (1)-کشف هند.

(2)-اجتماعی و تنهارو در برابر دو کلمهء Individualist و Socialist بکار رفته.

(3)-از یک نامهء خصوصی-آوریل 1939.

(4)-اتوبیوگرافی.

(5)-یکی از نطق‏ها-اکتبر 1952.

میل می‏کنم که طعم آن شور دلپذیر را که خطر را استقبال می‏کند و با مرگ رو در رو می‏ایستد و آن‏را به بازی می‏گیرد،از نو بچشم.من عاشق مرگ نیستم،گرچه گمان نمی‏کنم که از آن هم‏ بیمی داشته باشم‏1.

من مرد صلحجوئی نیستم

من مرد صلحجوئی نیستم...من قبول دارم که در بعضی موارد شخص ناگزیر است که بجنگد. این امر بیشتر مربوط به زمینهء روحی و امکانات مردم است،بنابراین نمی‏توان آنرا تابع‏ فرضیه‏ای شمرد.حتی گندی که یکی از مردان بزرگ صلح بود،همیشه می‏گفت جنگیدن بهتر از ترسیدن است؛به‏کار بردن خشونت از فرار بهتر است.منظور او این بود که نباید به بدی تسلیم‏ شد،به بدیهای اصلی تا ممکن است باید با روش مسالمت‏آمیز نبرد کرد.اگر این روش از پیش‏ نرفت،آنگاه می‏توان دست به اسلحه برد.اما به بدی نباید تسلیم شد2.

نسل همدوران من

نسلی که در دورهء من زندگی کرده،چه در هند و چه در دنیا،روزگار آشفته‏ای داشته است. ما کمی دیگر ممکن است ادامه بدهیم،ولی دور ما بسر خواهد رفت و باید جای خود را به دیگران‏ بسپاریم،و آنان نیز زندگی خود را بپایان خواهند برد و بار را به مرحلهء بعدی سفر خواهند رسانید.در این«بینابین»کوتاه که نزدیک است به آخر رسد،ما نقش خود را چگونه ایفا کرده‏ایم؟ نمی‏دانم.کسانی که در صحنهء بعدی خواهند بود،قضاوت خواهند کرد.با چه معیاری ما توفیق‏ یا شکست را می‏سنجیم؟اینرا نیز نمی‏دانم.ما حق نداریم شکوه بکنیم که روزگار بدی داشته‏ایم، زیرا راهی را که ما در پیش گرتیم و نه به انتخاب خودمان بود و شاید اگر انصاف بدهیم زندگی‏ خیلی هم با ما بد تمام نکرده؛چه،فقط کسانی طعم زندگی را می‏چشند که غالبا بر لبهء آن می‏ایستند، کسانی که زندگی آنان تحت سلطهء ترس از مرگ نیست.برغم همهء خطاهائی که ما ممکن است‏ مرتکب شده باشیم،خود را از ابتذال و شرمندگی درون و ترسوئی مصون نگاه داشتیم؛و این، برای شخص ما،تا حدی توفیق بوده است.عزیزترین سرمایهء بشر زندگی است،و چون برای او مقدور نیست که بیش از یک‏بار زندگی کند،باید طوری عمر بسر برد که خجلت گذشته‏ای همراه‏ با ابتذال و ترسوئی او را نپژمراند.چنان زندگی کند که گذشت عمر عاری از هدف او را رنج ندهد؛ چنان زندگی کند که هنگام مردن بتواند گفت«همهء زندگی و قوای من در راه تحقیق این مقصود به‏کار رفت،آزاد کردن بشریت.»3

رویش مرد

مرد به نیروی اندیشه‏هایش می‏روید،به نیروی اعمالش،به نیروی هدف‏هایش.ما،همانگونه‏ که در دهاماپادی‏4بودائی آمده همان مجموعه‏ای از اندیشه‏هایمان هستیم.بنابراین اگر بروشی بزرگ‏ بیندیشیم و بروشی بزرگ عمل کنیم،به بزرگی خواهیم گرائید،هم بعنوان فرد و هم بعنوان ملت.5

من در بسیاری چیزها تفنن کرده‏ام

من اهل ادبیات نیستم و نمی‏خواهم هم بگویم که سال‏های فراوانی را که در زندان بسر بردم شیرین‏ترین سال‏های زندگی من بوده است.اما می‏توانم گفت که خواندن و نوشتن مرا بنحوی‏ کمک کرده است تا آن سال‏ها را بآسانی تحمل کنم.من مردی ادیب نیستم،مورخ هم نیستم، (1)-اتوبیوگرافی

(2)-کشف هند.

(3)-گفت و شنود با نهر؛تیبورمند

(4)- Dhammapoda? -یکی از کتابهای بودائی؛این فکر چه خوب شبیه است بشعر معروف‏ مولانا جلال الدین:

ای برادر تو همان اندیشه‏ای‏ مابقی تو استخوان و ریشه‏ای.

(5)-نگاهائی بر تاریخ جهان

من واقعا چه هستم؟جواب دادن به این سؤال برایم آسان نیست.من در بسیاری چیزها آزمایش‏ کننده‏ای بوده‏ام.در کالج به فراگرفتن علوم شروع کردم و سپس به حقوق پرداختم؛آنگاه بعد از آنکه به بسیاری از چیزهای دیگر در زندگی علاقمند شدم،سرانجام شغل عمومی و خیلی رایج‏ زندان رفتن در هند را در پیش گرفتم.

گذشته

گذشته بجای می‏ماند؛لیکن من نمی‏توانم مانند یک ادیب یا مورخ،حوادث گذشته را به‏ روش تحقیقی بنویسم.من دانش یا تمرین یا وسیلهء آن‏را ندارم،و رغبتی نیز برای اینگونه‏ کار در خود نمی‏بینم.گذشته،گاه مرا رنج می‏دهد؛گاه با گرمی خود مرا می‏آگند و آن هنگامی‏ است که به حال می‏پیوندد و گوئی جنبهء زمان موجود بخود می‏گیرد.اگر گذشته،چنین جنبه‏ای‏ نداشته باشد،سرد و بی‏ثمر و مرده و باطل است.من تنها می‏توانم با توجه باین خصیصه از گذشته حرف بزنم.همانگونه که قبلا کرده‏ام،یعنی رابطه‏ای بین آن و اعمال و اندیشه‏های کنونیم‏ برقرار سازم؛این نوع تاریخ‏نویسی است که بقول«گوته»،شانه را از سنگینی بار گذشته تا حدی سبک میکند...1

ما نمی‏توانیم از بشر ایمان برگیریم

نه،نباید از«بشر»امید برگرفت.ممکن است بتوان خدا را منکر شد،اما چه امیدی‏ دیگری باقی می‏ماند،اگر بشر را انکار کنیم و بدینگونه،همه چیز را تا حد«پوچ بودن»فرود بیاوریم؟بااینحال برای ما دشوار بود که ایمان خود را استوار نگاه داریم و معتقد بمانیم که‏ پیروزی حقیقت و عدالت قطعی است.2

ترک،جاذبه‏ای برای من ندارد

من فضائل مثبت را بر فضائل منفی ترجیح می‏دهم؛ترک و ازخودگذشتگی،بخودی‏ خود.جاذبهء چندانی برای من ندارد.من از جهت دیگر برای آنها ارزش قائلم و آن از نظر پرورش روحی و فکری است؛درست همانگونه که برای ورزشکار زندگی‏ام منظم و ساده لازم‏ است،تا بتواند وضع جسمی خود را خوب نگه دارد،استعداد مقاومت و خودداری در برابر ناهمواریهای زندگی برای کسانی که ذوق در پیش‏گرفتن کارهای بزرگ دارند،بسیار ضروری‏ است.اما من هیچ کششی به فلسفهء عسرت‏طلبی در زندگی،به نفی زندگی،به بی‏نصیب‏ماندن‏ از خوشی‏ها و مواهب شورانگیز زندگی،در خود نمی‏بینم.من بدلخواه،هرگز از استفاده از چیزهائی که ارزنده شمرده‏ام،چشم نپوشیده‏ام؛اما البته ارزندگی‏ها در نظر اشخاص تفاوت‏ می‏کند.3

من به دنیا دیگر توجهی ندارم

آنچه مورد توجه من است،این دنیا و این زندگی است؛نه دنیای دیگر و زندگی‏ آینده‏ای.آیا چیزی بنام روح وجود دارد و آیا پس از مرگ زندگی‏ای هست؟من نمی‏دانم،و با همهء اهمیتی که این مسائل دارند،فکر مرا بهیچوجه بخود مشغول نمی‏دارند...4

هند

کشور ما خود دنیای کوچکی است که تنوع بی‏اندازه و مکان‏های قابل کشف برای ما دارد. من مقدار زیادی در این کشور سفر کرده‏ام و سن من روبه پیری نهاده،بااینحال،هنوز بسیاری‏ از نقاط کشوری را که ما این اندازه دوست می‏داریم و می‏کوشیم تا بدان خدمت کنیم،ندیده‏ام. من آرزو می‏کنم که وقت بیشتری می‏داشتم و می‏توانستم بروم و گوشه‏کنارهای عجیب هند را (1)-کشف هند.

(2)-کشف هند.

(3)-اتوبیوگرافی.

(4)-کشف هند

ببینم دوست دارم که در مصاحبت کودکان بانشاط که تازه‏جو و کنجکاو هستند و مغزشان برای‏ جذب شگفتی‏ها آماده است،بدانجاها بروم.من دوست دارم که با آنها بروم،به‏چندان شهرهای‏ بزرگ هند.بلکه به کوهها و جنگل‏ها و رودخانه‏های عظیم و بناهای قدیمی،که هریک شمه‏ای‏ از تاریخ هند را برای ما حکایت می‏کنند.من دوست دارم آنها بچشم خود ببینند که می‏توان‏ در گوشه‏هائی از هند،در برف بازی کرد و در گوشه‏های دیگر درخت‏های گرمسیری را دید.چنین‏ سفری در معیت کودکان،سفر کشف درختان بزرگ زیبا و جنگل‏ها و تپه‏سارها و گل‏هائی است که لطف‏ و زیبائی به فصول می‏بخشد و طراوت و رنگ بچشم ما عرضه می‏کند.پرندگان را تماشا می- کنیم و می‏کوشیم تا اسم آنها را یاد بگیریم و آنها را با خود مأنوس کنیم.اما از همه‏ شورانگیزتر این است که شخص بجنگل برود و حیوانات وحشی را ببیند،چه کوچک و چه بزرگ. مردمان احمقی هستند که با تفنگ بدانجا می‏روند و آنها را میکشند و بدینگونه چیزی را که‏ زیبا بوده است نابود میکنند.خیلی بالطف‏تر و سرگرم‏کننده‏تر است که شخص بدون تفنگ یا اسلحهء دیگری در جنگل به قدم‏زدن پردازد و دراین‏صورت خواهد دید که حیوانات وحشی ترسان‏ نیستند و ممکن است بانسان نزدیک شوند.حیوانات غریزه‏ای تیزتر از بشر دارند اگر مردی‏ با قصد کشتن بسوی آنها برود،از او می‏ترسند و دور میشوند.اما اگر آن مرد عشقی بحیوانات‏ داشته باشد،درمی‏یابند که او دوست است و از او نمی‏ترسند.اگر خود شما هراسان باشید، حیوان نیز می‏ترسد و ممکن است برای دفاع از خود بشما حمله کند.اشخاص نترس بندرت‏ مورد حمله قرار می‏گیرند.1

روح هند

...بااینحال،هند به‏رغم فقر و ذلت،بقدر کافی شکوه و بزرگی در خود داشت و گرچه‏ سنت‏های گذشته و نکبت حال،بار سنگینی بر دوشش نهاده بود و پلک‏هایش کمی سنگین بود «زیبائی‏ای داشت که از درون بر برون پرتو افکنده بود؛ودیعه‏ای که ذره‏ذره از اندیشه‏های‏ عجیب،اوهام و امیال دلپذیر بر هم متراکم شده بود».در ماورای این بدن له‏شده،پرتوهائی‏ از بزرگواری روح دیده میشد.هند،در طی قرون،سفر کرده بود و فرزانگی بسیار بر سر راه‏ خود اندوخته بود و با بیگانگان دادوستد معنوی کرده بود و از این راه بر سرمایهء خود افزوده‏ بود،و روزهای عزت و انحطاط دیده بود و از تحقیرها و اندوه بسیار رنج برده بود و صحنه‏های‏ عجیبی دیده بود و در سراسر این سفر دراز بفرهنگ دیرینهء خود چنگ انداخته بود و نیروی‏ حیاتی و قدرت از آن گرفته بود و از آن بسرزمین‏های دیگر نیز سهمی داده بود چون آونگی‏ باین‏سو و آن‏سو نوسان کرده بود.با حسارت فکری خود کوشیده بود تا ببهشت برسد و راز آن‏ را بگشاید؛همچنین تجربه‏های تلخی از قعر دوزخ اندخته بود.علیرغم انوهی از خرافه‏ها و عادات فاسدکننده که بر گریبانش آویخته بود و او را فرو میکشید،هرگز الهامی را که بعضی‏ از فرزانه‏ترین فرزندانش،در فجر تاریخ در اوپانیشادها باو بخشیده بودند،از یاد نبرد. و اینان کسانی بودند که در طلب حقیقت همواره ناآرام و جویان و کوشا بودند و در پناه آیه‏های‏ تعبدی جای نگرفته بودند و به آئین‏های پیش پا افتاده و پرستش اشیاء و اوراد و(؟؟؟)دل‏ خوش نمیکردند.آنچه آنان طلب میکردند رهائی از رنج موجود یا مقام آینده‏ای در بهشت نبود، بلکه روشنائی و دانائی بود؛در معروف‏ترین دعایی که هم‏اکنون بنام گایاتری منترا2روزانه‏ بر زبان،هزاران هزار تن می‏گذرد،برای دانائی و تنویر استغاثه میشود:

«مرا از غیرواقع به واقع هدایت کن،از تاریکی به روشنائی،از مرگ به جاودانی‏بودن.»3

(1)-یکی از نطق‏ها برای کودکان،دسامبر 1950.

(2)- Gayatri Mantra

(3)-اتوبیوگرافی

کشف هند

از هند چه کشف کردم؟تصور من این بود که بتوانم از روی او پرده برگیرم و او را بدانگونه که امروز هست و در گذشته بود،ببینم.امروز،هند چهارصد میلیون جمعیت در خود دارد که هریک با دیگری متفاوت است.هریک در دنیای خاص اندیشه و احساس خود بسر میبرد. اگر وضع کنونی چنین است،پس پی‏بردن بحقیقت گذشتهء گوناگون آن با آنهمه توالی نسل‏های‏ آدمی بسیار مشکل‏تر خواهد بود.معهذا رشته‏ای همهء اینها را بهم بسته است و هنوز هم بسته‏ نگاه می‏دارد؛مجموعه‏ای از تضادهاست که با رشته‏های نامرئی بهم بسته شده‏اند.گرچه چندین بار اشغال شده،روح او هرگز بتسخیر درنیامده و امروز در عین آنکه بظاهر بازیچهء دست فاتح‏ مغروری است،باز تسلیم نشده و بزانو درنیامده است.افسانهء کهنه‏ای گرداگرد او تنیده و حالتی باو بخشیده که بیننده را گمراه میکند؛چنین می‏نماید که افسونی روح او را تسخیر کرده. هند افسانه‏ای است،اندیشه‏ای است،رؤیا و رؤیتی است؛درعین‏حال واقعیت وجودی دارد و حضور او بنحو نافذی احساس میشده.از یک‏سو سایه‏های وحشت‏انگیزی از دالان‏های تاریکی‏ که گوئی بشب ازلی(آغاز خلقت)می‏پیوندند،در اوست و از سوی دیگر گرمی و جلال روز.

این بانو که در گذشته زندگی کرد است،دوره‏هائی بخود دیده که شرم‏آور و نفرت- انگیز است.گاه‏بگاه لجباز و خودسر بوده،حتی گاهی کمی«هیستریک».اما بسیار دوست‏داشتنی‏ است و هیچیک از فرزندانش،بهر کجا که روند و سرنوشتی هرچند عجیب بیابند،نخواهند توانست او را فراموش کنند.زیرا او پاره‏ای از وجود آنهاست،چه در عظمت خود و چه در نارسائی‏های خود،و عکس آنان در آن چشمان ژرف او،که آنهمه شور و شادی و دیوانگی را دیده‏ است و در چاه فرزانگی فرونگریسته پرتوافکن است.هریک از آنان بسوی او جذب می‏شود، گرچه ممکن است هر کسی علت جداگانه‏ای برای آن جاذبه داشته باشد،یا اصلا نتواند علتی‏ برای آن بیان کند؛و هر کسی جنبهء خاصی از شخصیت گونه گونهء او می‏بیند.از دورانی بدورانی‏ مردان و زنان بزرگ بوجود آورده که سنت‏های کهن را با خود حمل کرده‏اند،و معذلک آنها را با تغییرات زمان منطبق ساخته‏اند.رابیندرانات تاگور که یکی از آن مردان بود،گرانبار بود از علاقه و اعتقاد بتجدد و درعین‏حال بگذشته وابستگی داشت و در وجود خود برخوردگاهی‏ از کهنه و نو به‏وجود آورده بود.او می‏گفت«من هند را دوست دارم،نه از جهت آنکه جغرافی‏ پرست هستم،نه از جهت آنکه برحسب اتفاق بر روی خاک آن زاده شده‏ام؛بلکه برای آنکه او در طی دوران‏های پرآشوب،کلمات فناناپذیری را که از اندیشهء تابناک بزرگان او تراویده‏ بوده از دستبرد حوادث مصون نگاه داشته.»

بسیاری ممکن است با تاگور همصدا شوند؛معذلک عده‏ای دیگر عشق خود را نسبت‏ به هند،بنحو دیگر توجیه میکنند.1

روح هند جوان است

هند کشوری قدیمی است؛بااینحال هنوز امروز هم در درون خود نوعی حرارت و روح‏ جوانی دارد.آنچه در گذشته به هند نیرو می‏بخشید هنوز الهام‏بخش ماست؛درعین‏حال ما از غرب در زمینهء سیاسی و اجتماعی و علم و فن،چیزهای فراوانی آموخته‏ایم؛هنوز هم احتیاج‏ بسیار بآموختن داریم و به‏کار کردن،خاصه در زمینهء استفاده از علم برای حل مسائل اجتماعی. ما آزادی سیاسی را بدست آوردیم.اکنون وظیفهء فوری و فوتی‏ای که در برابر ماست این است‏ که وضع اقتصادی مردم خود را با سرعت بهبود بخشیم و بنحوی خستگی‏ناپذیر بر ضد فقر و (1)-کشف هند.

بیماریهای اجتماعی بجنگیم.ما تصمیم داریم که در حل این مسائل بکوشیم و توفیق بدست‏ آوریم.ما اراده و منابع طبیعی و بازوی انسان داریم و وظیفهء ما آن است که آنها را برای خیر ملت بکار اندازیم.برای نیل بدین مقصود واجب است که از یک دوران صلح و آرامش برای‏ پیشرفت خود و همکاری با سایر ملل برخوردار باشیم.1

بشر از گلی دیگر سرشته شده

بعضی از خصائل هست که بشر را بالاتر از جانداران دیگر قرار می‏دهد و او را چنین می- نمایاند که گوئی از گلی دیگر سرشته شده.تاریخ بشریت می‏تواند از نظرگاه‏های مختلف مورد تأمل قرار گیرد.این تاریخ،سرگذشتی از پیشرفت و رشد بشریت و روح بشریت است.همچنین‏ سرگذشتی است گرانبار از عذاب و مصیبت.سرگذشت زنان و مردانی است که در جوشش و حرکت‏ بوده‏اند؛همچنین سرگذشت شخصیت‏های بزرگ و برجسته‏ای که باین حرکت شکل و ثمر بخشیده‏اند.2

هند از مشکلات خود بیمناک نیست

در سراسر آسیا،دوران سخت و پرجوش و خروشی آغاز شده است.در هند نیز آشفتگی‏ و اختلاف‏هائی دیده میشود.ما نباید از این وضع دلشکسته شویم،زیرا در این دوران تحول‏ عظیم،امری احترازناپذیر است،در تمام مردم آسیا،شوق و تحرک خلاقی است؛توده‏ها بیدار شده‏اند و میراث خود را می‏طلبند.بادهای تندی بر سراسر آسیا وزان است.ما نباید از این‏ بادها ترسان باشیم،بلکه باید آنها را با آغوش باز بپذیریم؛چه،با کمک آنهاست که خواهیم‏ توانست آسیای نو را بر وفق رؤیاهای خود بسازیم.بیائید تا باین نیروهای بزرگی که بتازگی‏ سربرآورده و برؤیائی که جامهء عمل می‏پوشد ایمان داشته باشیم.بیائید تا بیش از هر چیز بمصونیت بشر که آسیا در طی دوران‏های گذشته،مبین آن بود،ایمان داشته باشیم.3

گاندی و هند

هند،بعلل مختلف،نام بلندی در دنیای امروز بدست آورده است.مهمترین این علل‏ وجود مهاتما گاندی است.او بود که این اهمیت را به هند بخشید.و این اهمیت نه بسبب قوای‏ نظامی هند یا نیروی دریائی و یا ثروت او باو بخشیده شد،بلکه بسبب آن بود که این مرد عظیم‏ حقارت دنیا را در قلمرو اخلاقی آشکارا کرد؛همچنین حقارت سیاستمداران دنیا را.بنابراین‏ اگر هند مقام امروزی خود را بدست آورد،برای آن بود که مردم از نظر اخلاقی باو نگریستند آنان حق داشتند هند را سرزمین اخلاق بدانند.زیرا هند شخصی چون گاندی را بوجود آورده‏ بود،هرچند اکثر ما مردم حقیری بودیم و حتی شایستهء آن نبودیم که او را پیروی کنیم.بنابراین‏ بیائید تا مسائل را از نظر اخلاقی مورد توجه قرار دهیم.

من باز برمیگردم باین نکته که ممکن است ما اختلاف نظر با هم داشته باشیم.کمااینکه‏ داریم،و من این اختلاف نظر را مهم نمی‏شمارم؛اما چه اختلاف داشته باشیم و چه نداشته‏ باشیم،باید از این جهت تردید به دل راه ندهیم که ما نباید روش‏های پست را بکار ببریم.نباید روش‏های خشونت‏آمیز را بکار ببریم.نباید روش‏های مبتذل را بکار ببریم‏4.

اعتماد به آینده

من بآینده امیدوار هستم،بآیندهء هند،بآیندهء دنیا،این امیدی است که نمی‏توانم آن‏ را با دلیلی توجیه کنم،زیرا اگر پای استدلال بمیان آید،انواع اندیشه‏های دیگر نیز سر بر (1)-از نطق در پارلمان کانادا،اکتبر 1949

(2)-یکی از نطق‏ها-1949

(3)-استقلال و بعد.

(4)-استقلال و بعد.از نطقی در دانشگاه لوکنو،ژانویهء 1949

خواهند آورد.این امید،گمان می‏کنم،از جهتی ناشی از سلامت نسبة خوب جسمانی من است‏ من ذاتا بانشاط و حادثه‏جو هستم،کار و فعالیت را دوست دارم و این امر مرا بر سر پا نگه‏میدارد بی‏آنکه هرگز نومید و خسته‏ام کند.1

اگر به پیش نرویم،دیگران جای ما را خواهند گرفت

در این هندی که تشنهء تغییرات اساسی و ریشه‏دار است،در این دنیای بارور از تحرک و انقلاب،آیا ما باید مأموریت خود و قسمت تاریخی خود را از یاد ببریم و بقهقهراء،بسوی‏ اباطیل و رکود برگردیم؟اگر در بین ما کسانی هستند که خسته‏اند و آرامش و سکون را میطلبند آیا می‏توان تصور کرد توده‏های هندی از آنان پیروی کنند،درحالی‏که جبر زمانه و نیازمندی‏ اقتصادی آنان را بسوی هدف احترازناپذیر خود می‏راند؟اگر ما بمرداب‏ها پناه ببریم، دیگران جای ما را در سینهء رود خروشان خواهند گرفت و سیلاب را رهبری خواهند کرد2.

اقتصاد و آزادی هند

مهاتما گاندی،بما آموخت که در تلاش ملی خود،همواره محرومین اجتماع را در مدنظر داشته باشیم.بنابراین تلاشی سیاسی ما برای آزادی،همواره یک جنبهء اقتصادی داشت. ما پی بردیم که برای کسانی که پیوسته از نیازمندی رنج می‏برند،آزادی واقعی میسر نیست و چون در هند،تعداد کسانی که از مایحتاج اولیه محروم بودند،به میلیونها سر می‏زد؛مفهوم‏ آزادی برای ما این شد که وضع این عده را بهبود بخشیم.اکنون که آزادی سیاسی را بدست‏ آورده‏ایم،باید آرزو و اشتیاق ما این باشد که از این طریق،بمردم خود خدمت کنیم و بار گرانی‏ را که نسلا در نسل،بر پشت خود داشته‏اند،از دوش آنان برداریم.گاندی،بمناسبتی میگفت‏ که بالاترین آرزوی او در زندگی این بود که بتواند هر اشکی بر گوشهء چشمی بود پاک کند. تحقق این آرزو،البته خارج از توانائی او بود؛چه،هزاران هزار چشم در هند،در آسیا و در سراسر دنیا،اشک ریخته‏اند و شاید هرگز میسر نشود که بتوان این سیل پایان‏ناپذیر بینوائی و رنج و فقر انسانی را متوقف کرد؛اما سیاست‏های ما و بحث‏های ما چه ارزشی خواهد داشت،اگر چنین هدفی در برابر خود نداشته باشد؟3

درهء سایه

همهء ما در طی سال‏های گذشته،در میان این درهء سایه بسر بردیم.ما زندگی خود را در مبارزه و کشمکش گذانیدیم،گاهی شکست می‏خوردیم و زمانی موفق بودیم و اکثر ما رؤیاها و رؤیت‏های روزهای رفته را و امیدهائی که بثمر رسید و سرخوردگی‏هائی که غالبا درپی این امیدها می‏آمد در نظر داریم؛بااینحال دیدیم که حتی بر خاربن گزندهء سرخوردگی و نومیدی،قادر بودیم که گل توفیق را بچینیم.4

باید همیشه وسیلهء درست بکار برد

این عقیده در من پابرجا شده است که وسیلهء درست،همواره مهم و حیاتی است؛هرچند که البته یک سیاستمدار همیشه این اجبار را دارد که بین بدی‏ها،آنچه از همه کمتر بد است‏ انتخاب کند،رهبر نمی‏تواند خود را یکباره از توده‏های مردم جدا کن،او ممکن است در فاصلهء معینی از آنان بایستد و آنان را بجلو براند یا بطرف خود بکشد؛اما اگر خود را پاک‏ از آنان جدا کرد،اشکالی ندارد که مرد بزرگی باشد،اما رهبر نیست؛تماس خود را از دست‏ (1)-گفت و شنود با نهرو.

(2)-هند و جهان

(3)-از یک نطق رادیوئی، ژانویهء 1948

(4)-از نطق در مجلس مؤسسان هند،مه 1949.

داده است.بنابراین،رهبر ناگزیر است که سازش کند.ولی نکته در این است که سازش نباید دربارهء هیچیک از اصول اساسی صورت گیرد.

من گیتا2 را خوانده و آن‏را تحسین کرده‏ام؛نه از نظر فلسفی یا دینی،بلکه از نظر جنبه‏های مختلف دیگرش بر من اثری قوی نهاده است.مثلا آنکه،اگر انسان کار درست بکند نتیجهء درست از آن حاصل خواهد شد.بتدریج،من باین فکر افتادم که روش اندیشیدن علمی‏ خود را با گفتار گیتا منطبق کنم و نتیجه‏ای که گرفتم این بود که هر عملی خواه ناخواه نتیجه‏ای‏ دارد؛هر عمل خوبی باید قاعدة نتیجهء خوب داشته باشد،حتی اگر بر سر خوب‏بودن آن تردید باشد؛و هر عمل بدی،باید در جائی،نتیجهء بدی ببار آورد.1

راه درست

من یقین دارم که اگر ما براه راست قدم نهیم و از آن منحرف نشویم،حتی از جهت‏ حسابگرانهء نفع آنی،برد با ما خواهد بود؛هر کشوری که پایهء کار خود را بر تقلب گذاشت، بمقصود نخواهد رسید.2

قانون اخلاق

من هر روز بیشتر از پیش باین نتیجه رسیده‏ام که تا ما به اولویت اخلاق در امور ملی و روابط بین‏المللی خود معترف نشویم،از صلح پایدار برخوردار نخواهیم شد،تا زمانی‏که‏ وسیلهء خوب بکار نبندیم،به هدف خوب دست نخواهیم یافت،و از آن وسیله بدی تازه‏ای سر برخواهد آورد.این خلاصهء پیام گاندی جی بود و بشریت باید آن‏را مورد توجه قرار دهد تا بتواند بروشنی ببیند و عمل کند.وقتی چشم‏ها را خون گرفت،بینائی معیوب می‏شود.من‏ تردیدی ندارم که حکومت جهانی باید برقرار شود و برقرار خواهد شد،زیرا هیچ علاج دیگری‏ برای بیماری دنیا نیست.از نظر سازمانی،طرح‏ریزی این حکومت مشکل نیست؛می‏تواند گسترشی از حکومت فدرال باشد و فکری که باعث ایجاد ملل متحد شده است،توسعه پیدا کند؛یعنی هر ملت آزاد باشد که بر وفق خصائص ملی خود،هر روشی خواست در پیش گیرد اما همواره تابع میثاق حکومت جهانی باشد.3

بدی در تاریکی می‏شکفد

بدی خیلی بیشتر در تاریکی می‏شکفد،تا در روشن.4

راه حقیقی بشر

راه حقیقی بشر،راه حقیقت صلح است.5

دولت‏ها جویندگان حقیقت را دوست ندارند

بدیهی است که دولت‏ها،مردمی را که طالب دریافتن حقایق هستند دوست ندارند؛آنها جستجوی حقیقت را دوست ندارند.7

حقیقت سرانجام فیروزمند است

گرچه ممکن است موقتا حقیقت پایمال شود،ولی هرگز نمی‏توان آن‏را از پای درآورد. پایه‏های یک فیروزی پایدار،فقط می‏تواند بر صخرهء حقیقت نهاده شود.8

(1)- Gita کتاب مقدس هندوها

(2)-گفت و شنود با نهرو.

(3)-از نطقی‏ در مجلس مؤسسان،سپتامبر 1948

(4)-یکی از نطق‏های رادیوئی،آوریل 1948

(5)-وحدت هند.

(6)-یکی از نطق‏ها،اکتبر 1949

(7)-نگاههائی بر تاریخ جهان.

(8)-نطق در مراسم افشاندن خاکستر گاندی بر رود گنگ.فوریه 1948